



ناممکن ممکن

فنون ترجمہ شعرا از نگاہ
احمدی پوری

کامبیز منوچہریان
عباس رضوانی



ناممکن ممکن

(فنون ترجمه شعر از نگاه احمد پوری)

کامبیز منوچهریان - عباس رضوانی



انتشارات آرمان

سرشناسه	پوری، احمد، ۱۳۳۵ - ، مصاحبه شونده
عنوان و نام پدیدآور	ناممکن ممکن: فنون ترجمه شعر از نگاه احمد پوری / نویسندگان [صحیح مصاحبه کنندگان] کامبیز منوچهریان ، عباس رضوانی .
مشخصات نشر	تهران: آرادمان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۱۵۰ ص.
شابک	978-600-8099-27-7 :
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
عنوان دیگر	فنون ترجمه شعر از نگاه احمد پوری .
موضوع	پوری، احمد، ۱۳۳۵ - مصاحبه ها
موضوع	مترجمان ایرانی -- قرن ۱۴ -- مصاحبه ها
موضوع	Translators, Iranian -- 20th century -- Interviews* :
شناسه افزوده	منوچهریان، کامبیز، ۱۳۵۹ - مصاحبه گر
شناسه افزوده	رضوانی، عباس، ۱۳۵۵ - مصاحبه گر
رده بندی کنگره	۱۳۹۵ ی ۴۷۸۷ و ۴۷۹۲ / PIR۷۹۹۲
رده بندی دیویی	۸۴۸ / ۰۶۲
شماره ی کتابشناسی ملی	۴۵۶۰۵۴۸



انتشارات آرادمان

ناممکن ممکن

(فنون ترجمه شعر از نگاه احمد پوری)

• نویسندگان: کامبیز منوچهریان - عباس رضوانی

• ناشر: آرادمان

• اجرا و امور فنی: ف. فرقانی

• طرح جلد: حمیدرضا بیدقی

• نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

• نشانی: تهران صندوق پستی ۱۳۳۵۵-۱۸۷

www.aradman.ir

instagram & telegram: @aradmanpub

• تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

• قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

• چاپ و صحافی: فرسیما

شابک ۷-۲۷-۸۰۹۹-۶۰۰-۹۷۸-978-600-8099-27-7 ISBN

پیش از مقدمه

پیش از شروع گفت‌وگو درباره‌ی شعر ترجمه اجازه دهید به عنوان دست‌گرمی گپی کوتاه داشته باشیم درباره‌ی یکی از چالش‌های امروزی شعر و پس از آن به بحث اصلی‌مان وارد شویم.

• شما اوایل انقلاب به ایران برگشتید. اما اولین کتاب جدی شما در حوزه‌ی شعر ترجمه به حدود سال ۶۵ برمی‌گردد. در این فاصله چرا از شما خبری نیست؟ اعتماد به نفسش را نداشتید؟ آیا زودتر به ذهنتان نرسیده بود؟ به هر حال احمد پوری به استناد بیوگرافی‌اش، دوران تحصیل پرباری دارد. در ۱۰ سالگی داستانی مفصل در یک دفتر چهل برگ می‌نویسد که گم می‌شود. در دبیرستان نمایشنامه ترجمه می‌کند. یک تئاتر روی صحنه می‌برد. در مجله‌های معتبر آن زمان از او ترجمه منتشر می‌شود. چرا بین بازگشت به ایران و اولین و دومین کتاب‌تان فاصله وجود دارد؟ جایی گفته‌اید ما در آن زمان کتاب نمی‌خواندیم، آنها را می‌خوردیم اما جوانان حال حاضر، نه. خب چه تفاوتی وجود داشته بین احمد پوری جوان (با آن دوران پربار تحصیلش که سال ۶۵ می‌شود شروع جدی انتشار کتابش در زمینه‌ی ترجمه‌ی شعر؛ یعنی در حدود سی‌وچند سالگی) با جوانان این روزها که مثلاً در بیست سالگی کتاب منتشر می‌کنند؟

◀ آن چند سال سکوت فقط به‌خاطر جوّ سیاسی بود. تصور این بود که باید همه چیز را بگذاری کنار و فقط به سیاست پردازی؛ آن‌هم در تعریف نحیفی که آن زمان داشتیم. من حدود ۱۰ سالی با چنین استنتاجی کار می‌کردم؛ تا اینکه دوباره رو آوردم به ادبیات.

اما دربارهی مقایسه‌ی جوان آن زمان و الان باید بگویم که وضعیت خیلی فرق کرده. مسالهی کتاب برای ما چیزی دیگری بود؛ که این روزها با کامپیوتر و سایر وسایل تکنولوژی، چیز دیگری ست. من از تفاوت عادات در این مورد زیاد تعجب نمی‌کنم. از طرف دیگر، اگر امروز جوانی مثلاً بیست ساله می‌خواهد کتاب چاپ کند، فارغ از توانمندی، تکنولوژی همه چیز را برایش ساده‌تر کرده؛ حتی چاپ کتاب را؛ تا جایی که اگر به مشکلات ارشاد و ممیزی هم بر بخورد، می‌رود سراغ انتشار اینترنتی. اما اینکه تا چه اندازه کار او موجه است، داستانی دیگر است.

• این میل احساس نیاز به یک پشتوانه‌ی قوی فکری و تجربی، این روزها کجا رفته است؟ به نظر، به جایی رسیده‌ایم که فقط میل به گفتن داریم؛ نه شنیدن و نه مطالعه کردن. گویی نسل شما هم خودش نسبت به خودش سخت‌گیرتر بود، هم زمانه نسبت به او. حدود بیست سال پیش تعداد کتاب‌های چاپ‌شده‌ی حوزه‌ی شعر حدود دویست عنوان بود و سال گذشته فقط در «کتاب سال» که شامل کتاب‌های چاپ اول و غیر ترجمه‌ای ست در حدود دو هزار و اندی عنوان ذکر شده.

◀ در زمان ما یک نخبگی اجباری وجود داشت. امکان چاپ ساده نبود. ادبیات و همین‌طور چاپ اثر قداست خاص خودش را داشت و حتی میان مردم عادی هم دیده می‌شد که مثلاً برای اثبات حرفشان می‌گفتند، من خودم در فلان کتاب دیدم؛ یعنی کتاب نوعی حجت بود. خب در آن شرایط از کسی که کتابی منتشر می‌کرد، توقع دیگری می‌رفت که یک سر و گردن از دیگران بالاتر باشد. این نخبگی مثل قانونی نانوشته بود و هر کسی به‌سراغ این عرصه نمی‌رفت. یک مورد دیگر هم که گفتم، دشواری چاپ بود. البته آن زمان هم بحث انتشار پولی کتاب بود اما خیلی کمتر. مثلاً یادم می‌آید که در تبریز نشری بود که معروف شده بود نصف هزینه‌ی چاپ را از جوان‌ها می‌گیرد؛ درحالی‌که در اصل کل هزینه را به اسم نصف می‌گرفت. به هر حال، همه‌ی این مسائل باعث شده بود کیفیت و کمیت چاپ کتاب و مطرح شدن نویسنده با این روزها کاملاً فرق کند. امروزه آن نخبگی سابق دیگر وجود ندارد. شاید از نظر دموکراسی هم بد نباشد؛ که امکان مطرح شدن برای همه فراهم شود.

• خب اگر فرض کنیم برداشته شدن سد نخبگی نکته‌ی خوبی باشد که باعث فراگیر

شدن کتاب بین توده‌های مردم شده که باید آمار فروش کتاب و همین‌طور سرانه‌ی مطالعه بالا باشد.

◀ اجازه بدهید اول نخبگی را که گفتم، بیشتر توضیح دهم. در گذشته وقتی می‌گفتند کسی شاعر است و کتابش چاپ شده، آن آدم شأن بالایی پیدا می‌کرد و فرد خاصی می‌شد. این در عین حال که بد نبود اما خیلی‌ها را از جرات به این کار باز می‌داشت.

• مگر این بد بود؟

◀ به نظر من بله. چون خیلی‌ها نمی‌توانستند مطرح شوند. درحالی که برخی که توانمندی خوبی داشتند، اگر مطرح می‌شدند، حتی با همان نواقص، بیشتر تشویق می‌شدند و چه بسا شکوفا می‌شدند.

• از این زاویه هم می‌توانیم نگاه کنیم اگر کسی در چنان فضای سختی می‌توانسته مطرح شود، به قول امروزی‌ها دیگر این کاره بوده است. این اتفاق برای شعر بهتر نبوده؟

◀ مسالهی نخبگی، همیشه خطراتی هم در پی دارد. در عین حال که شما راست می‌گویید آن فضا باعث می‌شده توانمندا مطرح شوند اما آریستوکراسی خاصی هم در هنر ایجاد می‌کرد که باعث می‌شد دست خیلی‌ها کوتاه شود؛ کسانی که ممکن بود جرقه‌های خوبی هم در وجودشان باشد. به هر حال امروزه شرایط تغییر کرده و بخشی از آن هم خارج از دسترس ماست. این‌را که ناسره‌ها هم وارد میدان شده‌اند، زیاد نگران‌کننده نمی‌دانم.

• این مساله زمانی می‌تواند خیلی هم نگران‌کننده نباشد که نه به‌عنوان وجود یک نظام نخبگی در ادبیات، اما یک ممیزی کیفی بر انتشار آثار حاکم شود. به هر حال یک عیارسنجی وجود داشته باشد. درست است که امکان نشر کتاب برای همه به‌نوعی دموکراسی‌ست اما به نظر شما اینکه برخی کتاب‌های شعر منتشر می‌شوند که آدم از خواندشان خجالت می‌کشد، آسیب نیست؟

◀ چرا این مساله باید به شعر واقعی صدمه بزند؟

• اگر قرار بود خوب باشد، نباید وضعیت شعر ما خیلی بهتر می‌بود؟

◀ فکر می‌کنم شعر نه به خاطر این مساله، که به دلایلی دیگری صدمه می‌خورد. ما از حدود سده‌ی هفتم چیزی حدود سه هزار شاعر صاحب دیوان داریم. چه تعدادشان

مطرح و ماندگار شده‌اند؟ این پدیده در همه جای دنیا هست که هم کارهای درشت وجود دارد، هم کوچک. هیچ اثر ضعیف، ضرری به اثر قوی نخواهد زد. هر چند می‌تواند از طریق مصرف کاغذ و سایر آلودگی‌ها به محیط زیست ضرر برساند یا وقت عده‌ای را به هدر بدهد.

• مخاطبان عام را زده نخواهد کرد؟

➤ به‌نظرم این خیلی جدی نیست. ببینید حداقل از دهه پنجاه به این‌طرف آنها که واقعا شایسته‌ی خوانده شدن بوده‌اند، در نهایت خوانده شده‌اند. وجود شاعران ضعیف من را نگران نمی‌کند.

• پس چه چیزی شما را نگران می‌کند؟

➤ اینکه چرا شاعر توانا کم داریم. این را باید بررسی کرد.

• در یک فضای شلوغ و ضعیف آیا شاعر توانا تنگی نفس نخواهد گرفت؟ در یک فضای نخبه‌گرا نخبگان رشد خواهند کرد اما در یک فضای درهم و آشفته چه؟

➤ امروزه درست است که آن حالت نخبگی قدیم که گفتم وجود ندارد اما باز رگه‌های جدی توجه مخاطب به نخبه‌ها وجود دارد. باز هم خیلی‌ها کتاب شاملو و دیگر شاعران مؤثر را می‌خرند.

• شاملو متعلق به چند سال پیش بود؟ چند سال دیگر باید بگذرد تا شاعر مطرح و بزرگی داشته باشیم؟

➤ اتفاقاً این‌را می‌توان آسیب‌شناسی کرد. من دلایلش را وجود شاعران ضعیف نمی‌دانم. در فاصله قرن‌های هفده تا نوزده ما فیلسوف و موسیقیدان داریم اما تعداد شاعرها کم است. ناگهان در قرن نوزده تا اوایل قرن بیستم غول‌هایی مطرح می‌شوند خیره‌کننده و بعد دوباره کم می‌شوند. یا حتی در این اواخر بعد از فوت مارکز آیا هنوز همتایش را داریم؟ منظورم این است که این فراز و فرود در تاریخ زیاد پیش آمده. علت آن برمی‌گردد به تحولات اجتماعی و فکری که در مقطعی وارد مرحله‌ی تغییر کیفی می‌شود و میوه‌ی هنری خود را عرضه می‌کند. یافتن دلایل این اوج و فرود و بررسی نمودارش به بحث تخصصی و استفاده از دانش‌های میان‌رشته‌ای نیاز دارد.

مقدمه

• در آغاز گفت‌وگو کمی از دروان کودکی و تحصیل برای‌مان می‌گویید؟

◀ من روز ۲۳ فروردین سال ۱۳۳۲ در تبریز به دنیا آمدم. پدرم کارمند دارایی بود و بسیار علاقه‌مند به کتاب و مطالعه و ادبیات. فرزند دوم خانواده هستم و دوران دبستان و دبیرستانم در تبریز سپری شد. در دانشسرای تبریز دوره‌ی فوق دیپلم تدریس زبان انگلیسی برای راهنمایی را گذراندم. بعد، به خدمت رفتم و پس از آن نیز راهی اروپا شدم. دوره‌ی لیسانسم در اسکاتلند در تدریس زبان انگلیسی یک سال طول کشید و بعد در نیوکاسل فوق لیسانسم را در زبان‌شناسی (ساختار مدرن زبان انگلیسی) گرفتم.

• چه سالی می‌شود؟

◀ از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷.

• دوران انقلاب را آنجا بودید یا برگشتید؟

◀ من روزهای انقلاب را آنجا بودم و دو، سه ماه بعد برگشتم.

• چرا برگشتید؟ ظاهراً شرایط آنجا که برای شما خوب بوده.

◀ بله. من حتی می‌توانستم دوره‌ی دکتری را که به‌صورت بورس داده شده بود بگذرانم اما انقلاب شده بود. اوضاع به‌گونه‌ای بود که دلمان می‌خواست برگردیم و در آن شور و حال شرکت کنیم. به هر حال دوران بسیار ویژه‌ای بود. آدم باید در آن شرایط باشد تا بداند یعنی چه.

• چه شد تصمیم گرفتید برای ادامه‌ی تحصیل به اسکاتلند بروید؟

◀ سؤال جالبی‌ست. شاید برای اولین بار است در مصاحبه‌ای به آن اشاره می‌کنم. دیپلم‌م رشته‌ی بازرگانی بود. آن زمان تا سال نهم، درس‌های عمومی می‌خواندیم. از کلاس نهم به بعد، باید رشته‌ی خودمان را تعیین می‌کردیم: ادبی، ریاضی و طبیعی. من امکان انتخاب هر سه رشته را داشتم. اما بعد از فوت پدرم که در سن ۱۰ سالگی من اتفاق افتاد، تلاش می‌کردم فشار مالی به مادرم تحمیل نکنم و چون رشته‌ی بازرگانی شهریه نمی‌گرفت، مجبور شدم آن‌را انتخاب کنم. اما پس از اتمامش دیدم حق شرکت در کنکور ندارم. از طرفی از همان دوران دبیرستان به انگلیسی علاقه‌مند شده بودم و پس از پایان دبیرستان در «شورای فرهنگی بریتانیا» انگلیسی تدریس می‌کردم. یک روز رییس آنجا از من پرسید که لیسانس‌م را از کجا گرفته‌ام. وقتی از ماجرا باخبر شد، به من گفت چرا نمی‌روی آن‌طرف لیسانس بگیری؟ به او گفتم که امکانات مالی زیادی ندارم. هرچند کار کرده بودم و پس‌انداز داشتم و تازه هم ازدواج کرده بودم و خانمم هم کار می‌کرد. او من را به دانشگاهی معرفی کرد که امتحان می‌گرفت و در صورت کسب شرایط لازم می‌توانستم دوره‌ی سه ساله را در یک سال بگذرانم. این شد که به «موری هاوس» اسکاتلند رفتم و در مدت یک سال لیسانس تدریس زبان انگلیسی گرفتم و بعد هم راه باز شد برای نیوکاسل.

• از کجای این مسیر به ادبیات و ترجمه علاقه‌مند شدید؟

◀ کلاس اول ابتدایی بودم که توسط پدرم به مطالعه علاقه‌مند شدم. پدرم می‌گفت من که از اداره می‌آیم و با خودم روزنامه می‌آورم، اگر تو بتوانی تیتیرش را سریع و بدون غلط بخوانی ۱۰ شاهی جایزه داری. من قبل از آمدن پدر می‌رفتم در دهکده‌ی سرکوجه تیتیر روزنامه را می‌دیدم و تمرین می‌کردم. بعدها فهمیدم پدرم متوجه کلک من شده بود اما به روی خودش نمی‌آورد. او معتقد بود که حتما باید کتاب بخوانیم. برای او مهم نبود ما شاگرد اول بشویم یا نه، بلکه مهم این بود اهل کتاب خواندن باشیم. به کتابفروشی محل هم سپرده بود که هر وقت خواستیم، می‌توانیم کتاب برداریم. این بود که ما از همان دوم ابتدایی افتادیم به کتاب خواندن. علاقه‌ی من به ادبیات از

همان زمان شروع شد. به اضافه‌ی اینکه خودم هم کمی خیال‌پرداز بودم و این دنیاها و داستان‌ها را دوست داشتم.

• جایی هم از دفترچه‌ی چهل برگ اولین داستانتان گفته بودید.

◀ بله؛ نخستین رمان من بود که در ۱۰ سالگی نوشته بودم و گمش کردم. برادرم به شوخی می‌گفت با گم شدنش چه آسیب بزرگی به ادبیات ایران وارد شد! علاقه به ترجمه هم از دوران دبیرستان آغاز شد که انگلیسی یاد گرفتم و تصمیم گرفتم کتاب‌های اصلی را بخوانم.

• اولین کارهای منتشر شده‌تان در چه زمانی‌ست؟

◀ سال آخر دبیرستان بودم و در تبریز روزنامه‌ای چاپ می‌شد به نام آدینه که ضمیمه‌ی روزنامه‌ای دیگر بود. در آن روزنامه چند مقاله‌وار درباره‌ی مسائل ادبی از من منتشر شد. بعد از دبیرستان در مجلات فردوسی، نگین و رودکی داستان‌هایی از من به چاپ رسید.

• پس تا قبل از رفتن از ایران فقط در مجلات کارهایی از شما منتشر شده بود و کتابی نداشتید.

◀ بله.

• از آن کارها و به‌طور کلی از منتشر شده‌ها و مصاحبه‌هایتان آرشیوی جمع‌آوری کرده‌اید؟

◀ متأسفانه نه. خیلی بد است که به این مسأله بی‌توجه بوده‌ام. الان حسرت خیلی از آنها را می‌خورم. مثلاً برای مجله‌ی فردوسی حدود بیست داستان کوتاه نوشته بودم اما الان کمتر از ۱۰ تا از آنها را دارم.

• اولین شعری که ترجمه کردید در چه زمانی بوده است؟

◀ اولین ترجمه‌ای که خودم احساس کردم به‌عنوان شعر ترجمه شده است، مربوط است به پابلو نرودا به‌نام تصویری بر تخته سنگ که در بیست و دو یا سه سالگی برای دل خودم ترجمه‌اش کردم. بعدها در مجموعه‌ای از شعر جهان با انتشارات باغ چاپ شد.

• قبل از انتشار ترجمه‌ی شعر به‌صورت کتاب، در مجلات از شما ترجمه‌ی شعری چاپ نشده است؟

نه. جالب است بدانید که من اصلاً نمی‌دانستم قرار است ترجمه‌ی شعر منتشر کنم. خودم را مترجم شعر نمی‌دانستم. اولین کتاب ترجمه‌ی شعر را با شک منتشر کردم. البته علاقه‌ی زیادی داشتم. حتی در دوران دبیرستان شعرهای کلاسیک را به ترکی و به صورت عروضی ترجمه می‌کردم اما شفاهی بود و برای دوستان.

• شعر هم می‌گفتید؟

بیشتر نظم بود.

• اولین کتابتان کی منتشر شد؟

بعد از برگشتن به ایران و در سال ۵۹ نمایشنامه‌ی بلشویک‌ها در تبریز منتشر شد که الان اثری از آن نیست.

• کتاب بعدی چه زمانی منتشر شد؟

با توجه به اوضاع سیاسی آن زمان، من یک‌سری مقاله در کتاب‌های سیاسی چاپ کردم اما چون رشته‌ی اصلی من نبود می‌توانم بگویم کتاب بعدی من «ده گفت‌وگو» بود که سال ۶۴ با نشر چشمه کار کردم. کتاب بعدی‌ام که در سال ۶۵ منتشر شد از ناظم حکمت بود با نام «تو را دوست دارم چون نان و نمک» و پس از آن هم در سال ۶۶ کتابی از نرودا.

• زمانی که از ایران رفتید و دور بودید، باز هم در فضای ادبیات ایران قرار داشتید؟

بله، بسیار.

• پس چرا از آن زمان تا مدتی پس از بازگشت، کاری در زمینه‌ی ترجمه‌ی شعر از شما منتشر نشده است؟

اصولاً توفانی که در بخشی از تاریخ یک کشور به وجود می‌آید، همه را، مخصوصاً آنها که علاقه‌مند ادبیات و تفکر و حوزه‌های مشابه هستند، به نوعی متوجه یک محور مشترک می‌کند. آن روزها محور مشترک، سیاست بود. بسیاری از نویسندگان در آن دوران کار ادبی انجام ندادند. یک دلیل دیگر هم برمی‌گردد به اینکه من هرگز مترجم حرفه‌ای نبودم. درک ما از مترجم حرفه‌ای این است که ترجمه برایش شغل اصلی

محسوب می‌شود اما برای من تا به امروز ترجمه شغل نبوده، بلکه ذوق بوده است.

• روی درآمدش هم حساب نکرده‌اید؟

«هیچ وقت. الان هم حساب نمی‌کنم. در کشوری مثل کشور ما روی درآمد حاصل از نوشتن حساب کردن، کمی خطرناک است؛ مگر اینکه از ابتدا نوعی از نوشتن را انتخاب کنید که در بازار تضمین دارد.

• آن جو سیاسی باعث رکود حالت شاعرانه و ادبی شده بود؟

«شاید باعث شده بود خلاقیت هنری به‌طور موقت تعطیل شود و فقط در درون افراد بماند و به مسائل ضروری‌تر و دم‌دست‌تر توجه شود.

• و آن شروع مجدد با کیفیت کارهای حالت قبل از آن تفاوتی داشته؟

«طبیعی‌ست که تفاوت داشته باشد. دست‌کم تجربه‌ای به‌همراه داشته و باعث شده به مسائل عمیق‌تر نگاه کنید. بعد وقتی دوباره به ادبیات برمی‌گردید احساس می‌کنید که پختگی بیشتری پیدا کرده‌اید.

• با توجه به مدرکتان، کار آکادمیک انجام نداده‌اید؟

«چرا. زمانی که به ایران برگشتم، در دانشگاه تبریز مشغول تدریس شدم اما انقلاب فرهنگی شروع شد و ما که هنوز رسمی نشده بودیم باید منتظر بازگشایی دانشگاه‌ها می‌ماندیم. من هم برای امرار معاش باید مشغول به کارهای دیگری می‌شدم و در نتیجه از آن فضا دور شدم. بعدها مدتی در دانشگاه آزاد تدریس کردم و به‌رغم جذابیتی که تدریس برایم دارد، مسائلی پیش آمد که مجبور شدم از آن کار دور شوم.

• آن تدریس‌ها شامل مباحث شعر و ادبیات بود یا رشته‌ی تخصصی خودتان؟

«رشته‌ی تخصصی خودم زبان‌شناسی است اما دروس مختلف برای دوره‌ی لیسانس را تدریس می‌کردم؛ مثل ترجمه‌ی ساده، ادبیات انگلیسی و البته چندان اعتقادی ندارم که ترجمه را حتماً از طریق آکادمیک باید آموخت. آن بخش از ترجمه را که فن است، می‌توان یاد گرفت اما اصل ترجمه چیز دیگری‌ست. می‌توان درباره‌ی برخی متون ترجمه صحبت کرد اما اینکه یک نفر را مترجم بار بیاورید، کمی سخت است.

هر چند باز تدریس ترجمه بهتر از تدریس شعر یا داستان‌نویسی است. چون به‌هر حال باز در ترجمه با بخشی از فن روبه‌رو هستیم.

• این روزها فعالیت‌های کاری شما چیست؟

◀ تدریس و ترجمه‌ی نثر و شعر و نوشتن رمان.

• برنامه‌ی روزانه و روتینی دارید؟

◀ بله. من در این زمینه خیلی با دیسپلین کار می‌کنم. یعنی برای هر روزم برنامه‌ای دارم. مثلاً امروز از ساعت فلان تا فلان قرار است دو بخش از این کتاب را ترجمه کنم. اگر در این مدت نتوانستم، ساعت بعدش را آزاد گذاشته‌ام تا میزان تعیین شده را به سرانجام برسانم و بعد بروم به سراغ کار روز بعد.

• بین کتاب‌هایی که ترجمه کردید از کدام یک از آنها بیشتر لذت بردید؟

◀ بهتر است بگوییم همان چهار کتاب معروف که جزء اولین کتاب‌هایم هم بودند؛ یعنی تو را دوست دارم چون نان و نمک از ناظم حکمت، خاطره‌ای در درونم است از آنا آخماتوا، هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه از پابلو نرودا و در بندر آبی چشمانت از نزار قبانی.

• از کدام یک از کارهایتان پشیمانید؟

◀ نمی‌شود گفت پشیمان ولی خیلی هم در بندش نیستم.

• کدام کتاب؟

◀ «آخر اما دل یکی است» که مجموعه‌ای از شعر جهان بود. اما در واقع کارهای پراکنده‌ی ترجمه‌ی اشعاری بود در سال‌های متمادی که قصد چاپشان را نداشتیم و به اصرار ناشر چاپش کردم.

• در یکی از مصاحبه‌هایتان از اینکه از داستان به ترجمه‌ی شعر رسیدید گفته‌اید. چگونه از داستان به ترجمه شعر رسیدید. آیا مساله‌ی اقتصادی در این کار دخیل بوده است؟

◀ ابدًا. من در بین دوستان و همکارانم معروفم به کسی که هرگز پایه‌ی معیشت خود و خانواده‌اش را بر کتاب ننهاده است. ترجمه‌ی کتاب منبع درآمد اصلی من نبوده است

زیرا نمی‌خواستم به ترجمه‌ی کتاب‌هایی که به آنها علاقه ندارم مجبور شوم. من تمام کتاب‌هایی را که ترجمه کرده‌ام دوست داشته‌ام. کاش ما فرهنگی داشتیم که در آن، شاعر، نویسنده و مترجم دغدغه مالی و شغلی نداشت و آزاد بود که هر کاری را که دوست دارد انجام بدهد. من کار ادبی‌ام را با نوشتن داستان شروع کردم. عاشق شعر هم بودم (آن قدیم‌ها یک نمایشنامه هم ترجمه کرده بودم). داستان می‌نوشتم و بعد از اینکه بین من و داستان سال‌ها فاصله افتاد، حس می‌کردم که آن حال و هوا به‌سادگی بر نخواهد گشت که دوباره بتوانم داستان بنویسم. به این علت به ترجمه شعر روی آوردم. یکی از ویژگی‌های مثبت ترجمه‌ی شعر این است که می‌شود آن را در ساعات غیرمنظم هم انجام داد و این با زندگی من شاغل سازگاری داشت. اولین کار را که انجام دادم، دست و دلم می‌لرزید و خیلی از نتیجه‌ی آن مطمئن نبودم. در سال ۶۵ بود که مجموعه‌ای از ناظم حکمت را به‌نام «تو را دوست دارم چون نان و نمک» ترجمه کردم و به آقای کیائیان نشان دادم و ایشان استقبال کرد. بعد از چاپ هم استقبال خیلی خوبی از این کتاب شد. بعد هم کتاب نرودا را ترجمه کردم. بعد از اینکه به اندازه‌ی کافی ترجمه‌ی شعر چاپ کردم، تب داستان نویسی مجدداً به سراغم آمد و نشستم و رمانی را که من را اذیت می‌کرد، نوشتم.

• با این حساب فکر می‌کنید آقای پوری بیشتر مترجم است یا شاعر؟

◀ من مترجم ولی حسرت شاعر بودن همیشه در دلم هست.

• ترجمه‌های شما که خودشان شعر هستند.

◀ امیدوارم چنین باشد. دلم را به آنها خوش کرده‌ام.